



بنام کردستان بزرگ

Under Name of Great Kurdistan

دوستان عیب کنندم که چرا دل به تودادم!
باید اول به توگفتن که چنین خوب چرائی؟

کتاب کرد و کردستان

نویسنده: واسیلی نیکیتین

قونسول روسیه در ارومیه

1915 - 1918

عضوانجمن آسیایی وانجمن نژاد شناسی پاریس

عضو دایمی موسسه بین المللی مردمشناسی و

عضو وابسته آکادمی سیاسی - بین المللی.

مترجم: محمد قاضی

1363

گرد آورنده: سرهنگ چیا

فصل پنجم

4. مقام زن.

پس از مشاهداتی که در مورد زندگی مادی خانواده کرد کردیم اکنون جا دارد که

به مطالعه موقعیت زن بپردازیم. موقعیت زن در میان هر ملتی معرف شخصیت و خصوصیات اخلاقی آن ملت است، و به عقیده مینورسکی کردها احیانا از این حیث روشنفکترین و آزاداندیش ترین ملل مسلمان هستند. بیشک همه کارهای سخت و سنگین خانواده را زنان انجام می دهند. ایشان هستند که بار بر پشت مالها می گذارند؛ بارها را پیاده می کنند، از چشمه یا رودخانه آب میکشند، از کوه به سمت گله برای دوشیدن گوسفندان بالا می روند، هیزم و مواد سوختی دیگر جمع می کنند و می آورند، و برای همه این کارها از بچه شیر خواره خود که با کمر بند پهنی به پشت بسته اند جدا نمیشوند. و به سرعت شکسته میشوند. تنها زنان روستای (که به ایشان "خانم" می گویند در برابر زنان توده مردم که به "یایا" **Yaya** معروفند) می توانند زندگی راحت و توام با بیکاری داشته باشند، در نتیجه زیبایی خود را حفظ کنند و از جواهرات و زینت آلات خود نگهداری نمایند.

بهر حال همه زنان کرد، صرف نظر از چگونگی شکل و وضع ظاهریشان، بسیار خوب میتوانند بر اسب سوار شوند و از این جهت بیمی ندارند از اینکه با مردان همچشمی کنند. ایشان همچنین از بالا رفتنهای بسیار جسورانه پروایی ندارند و در این کار نیز مهارت فوق العاده ای از خود نشان می دهند.

زنان کرد، همان گونه که پیش از این گفتیم، رونم گیرند. در جمیع مردان در می آمیزند و در یک گفتگوی همگانی همیسه حرفشان را می زنند. 'سوون' در این باره چنین می نویسد: ((اغلب اوقات، سر دهات، کدبانوی خانه در غیاب شوهرش مرامی پذیرفت، در کنارم می نشست و بی آنکه مانند زنان ترک یا ایرانی تظاهر به شرم و حیای دروغی یا فروتنی بیجا بکند با من حرف می زد و خوراکیهای روی سفره را با روی خوش با من تقسیم می کرد. وقتی شوهرش از راه می رسید زن برای نشان احترام و توجه خود به مهمان از او جدا نمی شد و تا وقتی شورش اسب خود را در طویله نبسته بود و به درون چادر نمیآمد از پیش مهمان بر نمی خواست.))

بدیهی است که در میان کردان به هیچ وجه صحبت از مقید نمودن و به بند کشیدن زن در بین نیست. زن کرد در عین لوند بودن و خوشرو بودن پاکدامن است. فحشا در میان زنان کرد سابقه ندارد و همینطور بعضی رذایل رایج در مشرق زمین. جوانان بسیار خوب به وظایف خود آشنا هستند. عروسی با یک خواستگاری واقعی

و آبرومندانه آغاز می شود. احساسات شاعرانه (رمانتیک) به میزان وسیعی بردل کردن حکمفرما است. تقریباً بیست سالی پیش از این، (مینورسکی این موضوع را در 1914 نوشته است) واقعهء عجیب زیر در نزدیکی ساوجبلاغ (مهاباد) روی داد: یک دختر جوان اروپایی عاشق و دلباختهء یک جوان کرد شد، به دین اسلام گروید، و با وجود مخالف خوانیهای وقتسول کشورش و پدر و مادرش با شوهرش ماندگار شد حال که به رمانتیسیم اشاره کردیم اجازه میخواهیم در مجموعه ای از آثار ادبی کردی که در اختیار دارم به دیوان کوچکی اشاره کنم، و آن مجموعه شعر یا دیوان ادب، اثر مصباح مکری است که سرتاسر آن غزلیات عاشقانهء شاعر در عشق افلاطونی خود به معشوقی است به نام "نصرت"، که آخر هم زن شاعر نشد، بلکه به دیگری شوهر کرد. و باز در همین زمینه طرز تفکر رمانتیک، خوب است نامی از بانو پیل هانری بردو Mme Paul Henry Bordeaux ببریم. این زن در رومان جالب و زیبایی خود به نام آنتارام طرابزونئی Antaram de Trebizonde داستان سگفت انگیز یک دختر جوان ارمنی را نقل می کند که بوسیلهء ژاندارمهای ترک مامور انتقال او به تبعید گاه به یک مرد کرد فروخته می شود.

آن دختر جوان ارمنی داستان کنیز شدن خود را بدین گونه باز می گوید:

((براستی مگر من چه بودم؟ کنیز! کلفت صاحبخانه چرا مرا خریده بود؟ در آن مرد بربر ته مانده ای دیرینه از نجابت بدوی وجود دارد. او عشق و علاقهء بی امان به استقلال دارد. حرمسر ندارد. راستی این احترام به زن که ملت های دیگر مسلمان با ان بیگانه هستند از کجا در ذات کرد رسوخ کرده است؟))

((.... من از آن مرد با اینکه هیچ نمی شناختم و با زبان و تاریخش بیگانه بودم خوشم آمد.))

((.... صبح مرا از جا بلند کرد و آهسته به دور آتش گردانید. این رسمی است در میان ایشان وقتی دختری شوهر می کند باید با اجاق پدرش وداع کند. چند لحظه بعد، مرابا دایه ام به محوطهء محصوری برد که در آن صد راسی گوسفند و پنچ راس گاومیش و اسبی با زین چرمی نو و قرمز رنگ، گرد آورده بود. در آنجا ما را نگه داشت و گفت: ((حق این بود که من به پدرت کلیم)) شیربهای عروسیمان را بپردازم بنا برین همهء این چیزها را که می بینی من به دایه ات که تور را تا به اینجا

همراهی کرده است می بخشم)). شاد و سرخوش به من نگاه می کرد؛ در حالیکه هیچ چیز او را مجبور نمی نمود به اینکه با من چنین رفتاری داشته باشد. ولی او میخواست با این عمل خود بهمه نشان بدهد که نمیخواهد زن بیگانه را تنها برای لذتهای شبانه اش در زیر چادر خود نگاهدارد، بلکه مایل است او را به عقد خود در آورد تا همه به وی احترام بگذارند. من به هیجان آمده بودم. یک هفته بعد، در آستانه در چادر، صداهایی شنیدم: صدای پاهایی بود و صدای بع بع گوسفندان.

از چادر بیرون آمدم. او در کمین ایستاده بود. به من گفت: ((تو میبایست پس از عروسی به نزد پدر و مادرت برگردی تا ایشان ماده گاو و مادیان و بز مرسوم را که بچه های آنها از آن خود تو خواهند شد به تو دهند. آخر درنزد ما رسم چنین است، من چون نمیخواهم که ترا از عروسهای دیگر کمتر چیزدار باشی خودم آنها را به تو می دهم)).

من از آن مرد صاحب پسری شدم که در بین خودمان بزرگ شده است. این بچه یک کلمه کردی بلد نیست و یک بچه ارمنی حسابی است. پدرش از این بابت شکوه ای ندارد، ولی روزی به من گفت: ((لاقل به او بیاموز که مرا بابا صدا بزند)) و من نخواستم. این خوشبختی اکنون چهار سال است که ادامه دارد.

اکنون جا دارد که پس از این حاشیه رفتن دوباره رشتهء تحقیق خود را بدست بگیرم طلاق در بین کردان امر بسیار ساده ای است. چه بسا کردان در جریان شورو هیجان یک مشاجرهء لفظی قسم یاد میکنند که اگر فلان چیز فلان طور نشد زنشان سه طلا-قه شود، و برآستی که چنان هم می شود. آنگاه سرزنش وجدان و پشیمانی شروع به آزار دادن شوهر میکند. او خوشبخت می بود اگر می توانست همان زن مطلقه اش را به خانه برگرداند، ولی قانون شرع به او اجازه ای این کار را نمیدهد، مگر اینکه زن در آن فاصله شوهر دیگری اختیار کند، و سپس، از او طلاق بگیرد تا باز به عقد شوهر اولش در آید حتی در شهرها کسانی هستند که این حرفه را دارند و به آنان **محلل** میگویند. این افراد حاضرند در قبال دستمزدی تا اثرات طلاق قبلی را از بین ببرند.

معمولا در این موارد یک رشته اشتباهات مضحک پیش می آید که بسیاری از قصه های کردی به آن اختصاص یافته است. این مسایل مخصوصا بیشتر در زندگی شهر-

وندی پیش می آید و بدیهی است که در بین چادرنشینان آداب و رسوم بسیار ساده تر و سخت تر است.

کردها رقص مخصوصی دارند که به آن " چوپپی Tchopi " میگویند و آن رقصی است حلقه وار و دسته جمعی توام با جست و خیز. کسی که در راس دسته رقص را می گرداند و به اصطلاح رهبر رقص است دستمال سفید و لوله ای در دست دارد و با دست دیگرش رقصان دیگر را که همه بازو در بازوی هم دارند می گرداند.

مینورسکی می گوید: یک با به افتخار من این رقص را در ده یکی از ملاکان ثروتمند کرد برپا کردند. همینکه صدای دهل و سرنا طنین انداز شد در ظرف مدت پنج دقیقه همهء زنان ده خود را آراستند، به محل رقص شتافتند، با مردان قاطی شدند و تا غروب با قدمهای سنگین و با شور و نشاط به پایکوبی پرداختند.

یک گواه دیگر چنین میگوید: ((من به شتاب خود را به محل تجمع مردان و زنان که برای رقص گرد هم آمده بودند رسانیدم و در اجرای یک رقص کردی که برای نخستین بار می دیدم حضور یافتم. رقص به نظرم بسیر عجیب آمد ولی آن را چندان زیبا نیافتم. زن و مرد دست یکدیگر را می گیرند، دایرهء بزرگی تشکیل می دهند و با صدای نوعی طبل (دهل) با آهنگ کند و یک نواخت می چرخند... با این حال، دیده می شود که زنان کرد با اینکه مسلمان هستند در قید و بند حجاب نیستند... حتی سر و صورت و گردنشان هم باز است، و چنین وضعی در بین سایر فرزندان پیغمبر گناهی بزرگ محسوب می شود)). (کنت دوسیر [Compt de Sercey](#) کتاب ایران 1839 1840، صفحه 104).

زن در میان کردان بی چون و چرا شخصیت خود را دارد. بیخود نیست که مثلا اگر زن به سبب هوش و فراست یا حسن و ملاحظت شهره باشد اسم او را به اسم پسرش اضافه می کنند و کسی به نام " **باپیری شاشان** " (یعنی باپیر پسر شاشا خانم) به دین گونه نام مادرش را علم می کند. میتوان مثالهای فراوان از زنانی ذکر کرد که در راس عشیرت قرار گرفته و افراد ایل همه کاملاً از ایشان تبعیت کرده اند. مثلا می دانیم که به هنگام اشغال قطعی " **هکاری Hakkiari** " به وسیلهء ترکان، این نامحیه به وسیلهء زنی اداره می شد (رجوع کنید به هارتمن).

مینورسکی می گوید: " ما نیز در پائیز سال 1914 در **حلبچه** (نزدیک سلیمانیه)

بانوی مشهوری به نام خانم بیوه عثمان پاشای جاف را دیدیم. توضیح: (بر این مثالی که مینورسکی آورده است من نیز به سهم خود میتوانم مثالی بیفزایم و آن **مریم خانم بیوه شیخ محمد صدیق** است. من با کمال خوشوقتی فرصت صحبت کردن با آن بانوی نجیب و اصیل کرد را پیدا کردم. او به هنگام پیشروی سربازان روسی در 1916 در این قسمت از کردستان، تنها با نوکران خود در "**نهری** " Nehri مرکز بخش شمیدینان مانده بود. **میلینگن** نیز در کتاب خود (زندگی بدوی در میان کردان، ص 251) از یک بانوی کرد که بیوه عمر آقا رئیس ایل میلان بوده است یاد می کند و می گوید: وقتی شوهرش را از دست داد بیست و دو سال پیش نداشت؛ با این وصف، از احترام کلیه سران و پیران ایل برخوردار بود و نفوذ عجیبی روی همه ایشان داشت، و کارهای ایل را با جدیت و حرارت یک مرد اداره می کرد. **آقای ماسینیون** نیز توجه مرا به نفوذی جلب کرد که زنان یزیدی روی بزرگان کرد اعمال می کردند. زیبایی این زنان مردان را وا میدارد که برای عروسی با ایشان به تلاش برخیزند.) **مولف**.

او تا همین چند سال پیش هم در واقع بر تمام آن بخش که اسما از طرف ترکها به شوهرش واگذار شده بود و او همیشه غایب بود حکومت می کرد. **سوون** که به لباس مبدل یک بازرگان ایرانی در آمده بود مدتی در دربار کوچک آن بانو بسر برده است و به شیوه بسیار جالب توجه شرح میدهد که چگونه آن بانو در اختلافات فیما بین رعایایش قزاقوت می کرد و چگونه به رتق و فتق امور ایشان می پرداخت، بی آنکه کارهای زنانه خود را از قبیل خریدن پارچه های مختلف و رسیدگی به امور خانه اش را از یاد ببرد. دولت جدید ترک یک عامل ترک واقعی به **حلبچه** فرستاد و از آن دم ببعد، عاقله خانم در نوعی مغضوبیت و کناره گیری بسر برد. با این حال، وقار و تشخص خود را از دست نداد. با جمعی از عروسان و خدمتکاران آن به ملاقات ما به اردوگاهمان آمد و باطیب خاطر اجازه داد که از او عکس بگیریم. سپس برای هدیه هایی که به پسرش داده بودیم با نامه ای به زبان فرانسه از ما تشکر کرد. و بطوری که بعدا اطلاع یافتیم آن نامه را جوان کردی برایش نوشته بود که در نزد مبلغین کاتولیک مقیم "**سنه** (**سنندج**) درس می خواند."

کردها عموماً کودکان را بسیار دوست میدارند و معمولاً در نزد هر یک از روسای ایل پسر بچه عزیز کرده ای با سرو صورت آلوده به کثافت و مشغول به بازی دیده می شود که دهمین یا دوازدهمین فرزند آقا است. به طوریکه در **شرفنامه** آمده است (صفحه 292) **جان فولادبیگ 70** بچه داشت، و تازه این یک مورد استثنایی نیست، در کوههای کردستان انسان اغلب به کرد دلیری برمی خورد که امید و آرزوی روز

های پیریش را به بغل گرفته است. **مینورسکی** می گوید: به یاد می آورم صحنه سفری به کردستان را. ما داشتیم با افراد کاروان از کوره راه باریکی در امتداد گردنه ای بالا می رفتیم که ناگاه سر و کلاه دو نفر از بالای سرمان پیدا شد. در جلو کردی بود که لباس سبکی در بر داشت، ریخت و قیافه یک دهقان فقیر را داشت و بچه بیماری را بگل گرفته بود که به کهنه پیچیده بودند. زنش که قیافه نجیب و غمزده ای داشت به دنبال او میآمد و خنجر شوهرش را برای اینکه دست و پا گیر او نباشد با خود حمل می کرد. بچه از بام افتاده و از هوش رفته بود. پدر و مادر شتاب داشتند که او را به دعا نویس یا رمالی در آن نزدیکیها نشان بدهند. وقتی چشمشان به ما چند فرنگی، که در مشرق زمین همه به طبیب بودن شهرت دارند، افتاد مادر رکاب اسب ما را گرفت، شروع به بوسیدن پاهای ما کرد و به التماس خواستار نجات بچه اش شد. در این صحنه صمیمیت و درد و اندوه واقعی فراوانی وجود داشت. من به تداوی تضاد به یاد خوار شمردن مرگ و خطر در بین کردن افتادم و به یاد حرفهای یکی از روسای ایل که گفته بود: "هیچ مرگی ننگ آورتر از آن نیست که آدم در بستر خود بمیرد، ولی اگر من مورد اصابت گلوله ای واقع شوم و در آن حال مرا به خانه ببرند همه شادی خواهند کرد از اینکه به مرگ شایسته مرده ام".

شاید مادران کرد نیز در اعتقاد به این فلسفه خشن شریک باشند، لیکن درد و اندوه آن زن بیچاره به شیوایی تمام حکایت می کرد از اینکه در قلبش تارهای حساستری در ارتعاش است.

در این باره لازم به تذکر میدانیم که کردها تقریباً با بهداشت بیگانه اند و به نظافت چندان اهمیت نمی دهند. بیماریهای عفونی در میان ایشان بسیار شایع است، با این وصف، بیماریهای سخت کمتر در میان چادر نشینان دیده میشود. مراقبتهایی که از بیمار معمولاً عبارت از این است که به موضع زخم یا درد دعا یا طلسم می بندند و یا تکه کاغذی را که روی آن آیه ای از قرآن یا دعایی نوشته شده است به خوردش می دهند که ببلعد. همچنین از چند گیاه طبیعی استفاده می کنند، ولی در باره این شیوه مداوای خانگی هنوز مطالعاتی کافی انجام نگرفته است.

در این باره لازم است از قول م. واگنر (کتاب سفر به آرات و ارمنستان، جلد دوم، صفحه 229) نقل کنیم که در میان عشیرت بلباس سیوه خاصی برای مداوای زخم معمول است: آنان مرد مجروح را در لای یک پوست گاو تازه کنده میگذارند، سرهای

پوست را بهم می دوزند و فقط سر مجروح را بیرون میگذارند. به مرور زمان، پوست خود به خود از تن مجروح پائین میافتد. حتی خطرناکترین زخمهای حاصل از نیزه و ضربات شمشیر همیشه باید به همین نحو شفا یابند.

و از این جا میتوان به اعتمادی پی برد که کردها به یک پزشک یا به هر فرد فرنگی دارند، همچون در مورد داستانی که هم اکنون نقل کردیم. حتی اگر هم نتوانیم جز با یک حبه قند یا با مالیدن یک قطره الکل یا عرق نعناع به کمک یک بیمار کرد بشتابیم او را بلافاصله احساس تسکین و بهبود می کند. بیماریهای جهاز تنفس با وجود تغییرات ناگهانی درجهء حرارت زید نیستند؛ برعکس، رماتیسم اغلب دیده می شود، و آن احیانا ناسی از کافی نبودن حمایتی است که در پناه چادر می توان یافت، و همچنین از تماس با زمین سرد است. و سرانجام بیماری مالاریا است که اغلب کردها را تهدید میکند. کردان برای رهایی از دست پشه های مالاریا، چنانکه قبلا نیز اشاره کردیم، داربسته های بلند به صورت برج دیدبانی می سازند و روی آن می خوابند. نکته قابل توجه اینکه بچه هایی که به حال خود رها می شوند و لباس کافی ندارند که بپوشند از همان آغاز کودکی انسانهای مقاومی با می آیند، و مورد بو خورد با عمرهای دراز در کردستان کم نیست.

برای بازگشت به موضوع خانوادهء کرد از قول سوون یاد آور مو شویم که از شمال تا جنوب، مرد کرد اصل وحدت زن را رعایت می کند و تعداد افراد یک خانواده متوسط و معمولی بندرت از سه تا چهار نفر تجاوز می کند. تنها روسا هستند که بیش از یک زن می گیرند، و در بعضی موارد که در **کتاب شرفنامه** به آن بر می خوریم تعداد زنهای یک مرد خيله بالا است (همان کتاب صفحه 366، مبحث: " زنان بیمار").

Chia.rabii@yahoo.com

2010/02/19

مالمو سوئید

5. شیوهء قضاوت کرد در بارهء زنان... ادامه دارد

